

همیشه

حافظ
ای شاهد قدسی که کشیدند نقابت؟
وی مرغ بهشتی که دهد دانه و آیت؟

صفحات: ۱۴

- صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری
مدیر مسئول: محسن مهدیان
مدیر: سردیور دانیال معمار
مدیر تحریریه: مهدی علیپور
مدیر: نادر سربدیز
شهرام فرهنگ: علی عمادی
شاهین امین: حامد فوقانی
مدیر فنی: حامد یزدانی
مدیر هنری: مهدی سلامی
مدیر عکس: امیر پناهپور



حضرت آیت الله خامنه‌ای، رهبر انقلاب

روز اولی که ما را به مدرسه بردند، یادم است که از نظر من روزی بسیار تیره، تاریک، بد و ناخوشایند بود. پدرم، من و برادر بزرگم را با هم وارد اتاق بزرگی کرد که به نظر من - آن وقت - خیلی بزرگ بود. البته شاید آن موقع به قدر نصف این اتاق یا مقداری بیشتر از این اتاق بود؛ اما به چشم کودکی آن روز من، جای خیلی بزرگی می آمد و چون پنجره‌های شیشه‌نداشت و از این کاغذهای مومی داشت، تاریک و بد بود. مدتی هم آنجا بودیم. لیکن

روز اولی که ما را به مدرسه بردند، یادم است که از نظر من روزی بسیار تیره، تاریک، بد و ناخوشایند بود. پدرم، من و برادر بزرگم را با هم وارد اتاق بزرگی کرد که به نظر من - آن وقت - خیلی بزرگ بود. البته شاید آن موقع به قدر نصف این اتاق یا مقداری بیشتر از این اتاق بود؛ اما به چشم کودکی آن روز من، جای خیلی بزرگی می آمد و چون پنجره‌های شیشه‌نداشت و از این کاغذهای مومی داشت، تاریک و بد بود. مدتی هم آنجا بودیم. لیکن

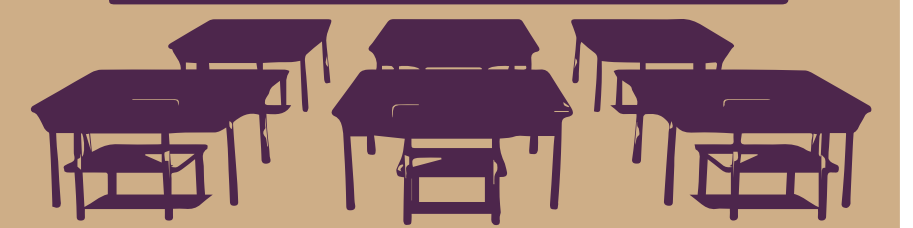
سال اول دبستان در روستای «سیرج» به مدرسه‌ای رفته که تازه تأسیس شده بود. آن هم وسط بیابان و در کنار قبرستان. مهر که آمد هنوز مدرسه نیمه ساخته بود. ما رفتیم مدرسه و مجبور شدیم تا کارهای نیمه کاره مدرسه را تمام کنیم. مدیر مدرسه بالای سرمان با چوب ایستاده بود و از بچه‌های ما خواست تا بیل و کلنگ بیاورند. بعد بچه‌هایی را که بزرگ تر و قوی تر بودند مجبور کرد تا کف حیاط‌ها و کلاس‌ها را که برز چاله چوله و خاکی بود صاف کنند.... در آن چند روز سه کیلو وزن کم کردم.

سال اول دبستان در روستای «سیرج» به مدرسه‌ای رفته که تازه تأسیس شده بود. آن هم وسط بیابان و در کنار قبرستان. مهر که آمد هنوز مدرسه نیمه ساخته بود. ما رفتیم مدرسه و مجبور شدیم تا کارهای نیمه کاره مدرسه را تمام کنیم. مدیر مدرسه بالای سرمان با چوب ایستاده بود و از بچه‌های ما خواست تا بیل و کلنگ بیاورند. بعد بچه‌هایی را که بزرگ تر و قوی تر بودند مجبور کرد تا کف حیاط‌ها و کلاس‌ها را که برز چاله چوله و خاکی بود صاف کنند.... در آن چند روز سه کیلو وزن کم کردم.

روز اولی که ما را به مدرسه بردند، یادم است که از نظر من روزی بسیار تیره، تاریک، بد و ناخوشایند بود. پدرم، من و برادر بزرگم را با هم وارد اتاق بزرگی کرد که به نظر من - آن وقت - خیلی بزرگ بود. البته شاید آن موقع به قدر نصف این اتاق یا مقداری بیشتر از این اتاق بود؛ اما به چشم کودکی آن روز من، جای خیلی بزرگی می آمد و چون پنجره‌های شیشه‌نداشت و از این کاغذهای مومی داشت، تاریک و بد بود. مدتی هم آنجا بودیم. لیکن

خاطرات فصل شکفتن

خاطرات چهره‌های سرشناس از اولین روزهایی که به مدرسه رفتند



امسال هم دوباره فصل شادی و شور و شعور فرا رسید و مدرسه‌ها برای بچه‌ها آغوش گشودند و مهر بر از هیاهو، دوباره مهرش را به دانش آموزان و دانشجویان بخشید و سال تحصیلی جدید آغاز شد. اما از این روز باشکوه، همه ما خاطره‌هایی شنیدنی داریم. مرور خاطره‌های دیگران هم از روز اول مهر، خواندنی است.

مهران مدبری
اولین کتک مدرسه را همان روز اول مهر در کلاس اول ابتدایی خوردم. پدرم مرا کچل کرد و یقه سفید و کتی پوشیدم که نامم روی آن نوشته شده بود. روز اول، مرا به مدرسه دلگشا در میدان بروجردی رساند و خودش رفت؛ تا وارد حیاط مدرسه شدم، ۳ تا از این دانش آموزان بزرگ سومی و پنجمی، جلویم سبز شدند و یکی از آنها که بزرگ تر بود، گفت: «چطوری؟» و چنان مشتکی وسط شکمم زد که بقیه ماجرا را دیگر یادم نیست! تا اینکه وقتی چشم باز کردم، ناظم و مدیر بالای سرم بودند و...

آرش برهانی
روزهای اول مدرسه با کسی دوست نبودم. از اینکه می دیدم بچه‌ها برای حضور در کلاس ناراحت هستند و گریه می کنند تعجب می کردم. من برعکس همه می خندیدم و شنگول بودم. مادرم به من گفته بود معلم مثل من است و تو می توانی مثل مادرت با او رفتار کنی! من بین کلاس گرسنه‌ام شده بود و سسندویچی را که مادرم برایم آماده کرده بود از کیفم در آوردم و شروع کردم به خوردن. بوی سسندویچ فضای کلاس را پر کرده بود و معلم فهمید. خانم معلم مان به سستم آمد و من در عین ناباوری به خیالم که او طبق گفته مادرم مثل او است، تقاضای آب خوردن کردم و خواستم برایم آب هم بیاورد. این باعث شد تا از کلاس اخراج شوم و در دفتر با یک دست و پا بیستم. وقتی مادرم برای بردنم آمد، جریان را فهمید و برای معلم مان توضیح داد که چه برداشتی کرده‌ام و همه در دفتر خندیدند.

چهره روز



رجیم مؤذن زاده اردبیلی
اذان کو و نوحه خوان
(۱۳۰۴-۱۳۸۴)

روح انسان بعد از شنیدن این صدا تازه می شود. سبک و سیاق او در اذان کوبی منحصر به فرد است. وی صدایی را ماندگار کرد که هر شنونده‌ای را مسحور می کند. نه تنها من بلکه خانواده‌ام هم از شنیدن این اذان، روحی تازه می گیریم.

بیژن ترقی، شاعر و ترانه سرا

صدای گرم ایران

فاطمه عباسی
خیلی هادر تاریخ این کشور اذان گفته اند. خیلی هایشان هم واقعا دلنشین است و دل آدم را گرم می کند. اما اذان رجیم مؤذن زاده اردبیلی چیز دیگری است. گفته می شود نوا و مقام آن برای ایرانی ها آشناست. در یک دستگاه آهنگ به گوش ایرانی ها خوانده شده و آنطور که شهرام ناظری استاد آواز ایرانی گفته، لحن ادایش ایرانی است تا عربی. البته که همه اینها هست، اما چیزی که این اذان را با آن مقدمه دلنشین جاودانه کرده به خاطر این است که از دل برخاسته و به دل نشسته است. مرحوم مؤذن زاده، از یک خانواده مومن و معتقد و اذان گو آمده است. در نام خانوادگی اش هم می شود این را دید. پدرش یکی از خوش صدا ترین مؤذن های اردبیل بوده. پسرها هم راه او را رفتند. وقتی هم که پدر به رحمت خدا رفت، شغل اذان گوئی اش به رجیم رسید. این بار سبیل تمجیدها نثار پسر می شد. رجیم هم یک روزی تصمیم گرفت یک اذان به یادگار بگذارد. همه گوشه‌ها را امتحان کرد، تا به روح الراج از آواز بیات ترک رسید. و همین یادگاری بر دل ایرانی ها نشست. خود مرحوم گفته است که ماندگاری این اذان، به خاطر لطف خداوند بوده است. اذان او، میراث معنوی ما ایرانی هاست و تا روزی که دنیا دنیاست، قلب ما با صدای او، گرم خواهد شد.

Crossword puzzle grid with numbers 1-15 and 1-15.

جدول ۹۲۰۹
افقی:
۱- بنیانگذار عقید جدول در مطبوعات کشور مان و ملقب به پدر جدول ایران
۲- پتخانه هند که توسط سلطان محمود غزنوی فتح شد - سهیم - سوره سی و هشتم قرآن
۳- خروس مازندرانی - هیزم - دارای طعم دلپذیر
۴- زمان سنج - خدای اندیشه و هنر در اساطیر یونان - خاندان
۵- دارای تصویر - اشاره به دور - اخمو
۶- وسیله کمک حرکتی کودکان نوبا - با اسفندیار جنگید - فرزند زکریای نبی (ع)
۷- ناشتوا - درخت همیشه سبز - در ساختمان سازی به کار می رود
۸- مخفف بدتر - خطی که بیشتر در نگارش اشعار به کار می رود - مرغ سعادت
۹- گران ترین نخ - ستایش - پشته خاک
۱۰- عفو - ستیزگی - پیشینه
۱۱- جنین - از بیماری های فصل سرما - صاحب آرژنگ
۱۲- رودی در روسیه -

جدول اعداد ۹ تا ۹ را طوری در خانه های سفید قرار دهید که هر رقم در سطرها، ستون ها و مربع های کوچک ۳ در ۳ یک بار دیده شود. پاسخ ها در ادامه آمده است.

جدول اعداد ۴۵۸۸
ساده
متوسط
سخت